

مبانی صرف و نحو در گویش خُلاّری و مقایسه ی آن با فارسی رسمی

فاطمه مرادی*

چکیده

در این مقاله، برای نخستین بار، به بررسی دستور و قواعد ویژه و مبانی صرفی و نحوی گویش خُلاّری - از گویش های جنوب غربی ایران و در زیر مجموعه گویش های استان فارس - پرداخته شده است و دستور و قواعد صرفی و نحوی این گویش به طور مفصل و جزء به جزء با زبان فارسی رسمی مقایسه شده است. از نظر سابقه، تاکنون هیچ پژوهشی در این زمینه نشده و این گویش، برای نخستین بار در این مقاله، مورد بررسی قرار گرفته است. در این پژوهش، ابتدا مبحث به دو بخش صرف و نحو تقسیم شده است که در بخش صرف، درباره ی اسم، مفرد و جمع و نشانه ی جمع در گویش خُلاّری، اضافه، نکره و معرفه، نشانه ی مفعولی، حروف اضافه، اسم مصغّر، اسم اشاره، انواع صفت، قید، اعداد، ضمائر، مصدر، انواع پیشوندها و پسوندهای مصدر و مقایسه ی همه ی این موارد در گویش خُلاّری با زبان فارسی، نکاتی ذکر شده است و در بخش نحو نیز نهاد و گزاره و انواع آن، مطابقت فعل با فاعل، مفعول در جمله، ترتیب کلمات در جمله و منادا در گویش خُلاّری بررسی و با زبان فارسی مقایسه شده است و پیش از بررسی موضوع نیز، برای آشنایی بیشتر خواننده، توضیح مختصری درباره ی خُلاّری و گویش خُلاّری آورده شده است. اساس کار این پژوهش و تحقیق، بر مبنای تحقیقات میدانی، مصاحبه، گردآوری مطالب، بررسی، تجزیه و تحلیل و مقایسه ی موضوعات مورد بحث با فارسی رسمی پایتخت و رجوع به منابع معتبر و دست اوّل درباره ی این موضوع بوده است.

واژه های کلیدی: خُلاّری، گویش خُلاّری، زبان فارسی رسمی، فارسی میانه، صرف، نحو

در این مقاله، برای نخستین بار، دستور و قواعد ویژه و مبانی صرفی و نحوی گویش خُلاّری - از گویش های جنوب غربی ایران و در زیر مجموعه گویش های استان فارس - بررسی شده است و دستور و قواعد صرفی و نحوی این گویش به طور مفصّل و جزء به جزء با زبان فارسی رسمی مقایسه شده است. با توجّه به این نکته که پیش از این، تاکنون در این زمینه هیچ تحقیقی صورت نگرفته و مقاله ای چاپ نشده است، بنابراین موضوع این پژوهش برای نخستین بار است که به رشته ی تحریر درآمده است. در ابتدا لازم است برای آشنایی بیشتر خواننده، توضیح مختصری درباره ی خُلاّر و گویش خُلاّری داده شود.

۲- خُلاّر و گویش خُلاّری :

خُلاّر «Xollâr» روستایی کوهستانی در ۵۰ کیلومتری شمال غرب شیراز است. این روستا از آبادی های بخش مرکزی دهستان همایجان، از توابع شهرستان سپیدان «اردکان» می باشد که طول جغرافیایی آن ۱۰:۵۲ و عرض جغرافیایی آن ۵۵:۲۹ است. اطراف این روستا را کوه ها فرا گرفته اند و خُلاّر در دشتی بین کوه های چال خرسی (Câlxersi) و کُمی (کوه می) (Komey) و کوه های سَرُو (Sarow) و تُسَر (Tosar) قرار گرفته است.

از سال ۳۳۱ پیش از میلاد مسیح (سال مرگ داریوش سوم هخامنشی) تا سال ۸۶۷ میلادی برابر با ۲۵۴ هجری قمری، (سال به سلطنت رسیدن یعقوب لیث صفّاری) دوره ی میانه ی زبان های ایرانی به شمار می رود. (ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۱۱۱)

زبان فارسی میانه، شکلی از زبان فارسی است که واسطه ی مستقیم میان فارسی باستان و فارسی امروزی شمرده می شود.

(Encyclopedia، ۲۰۰۸) این زبان، همواره از دیدگاه دستوری و واژگانی با گویش های محلی نواحی فارس نزدیکی داشته است (رودیگر، ۱۳۸۵: ۴۳۷) و گویش خُلاّری نیز در دسته بندی گویش ها در ردیف گویش های جنوب غربی ایران و در زیر مجموعه ی گویش های استان فارس قرار می گیرد (رضایی باغ بیدی، ۱۳۸۰: ۵) که با توجّه به شواهد و قراین، بازمانده ی زبان فارسی میانه است.

درباره ی پیشینه خُلاّر، فرهنگ شفاهی مردم روستا ساخت خُلاّر را به پادشاهان پیشدادی و چهار صد سال پیش از ساخته شدن شیراز، نسبت می دهند اما قدیمی ترین سند مکتوبی که در آن، نام خُلاّر آمده است، متن نامه ای است از حجّاج بن یوسف در قرن اوّل هجری، که درباره ی فارس به حاکم زبردست خود نوشته و در اغانی و تاج العروس نیز به آن اشاره شده است:

موضع بفارس یجلب منه العسل و منه حدیث الحجّاج حین کتب الی عامله بفارس :

إبعث إلى من عسل خلار

من النحل الأبيكار

من اللدستفشار الذی

لم تمسه النار (الحموی، ۱۳۷۵: ۳۸۰)

برایم از خلار عسلی بفرست / از زنبورهای جوان / عسلی غلیظ و در عین حال نرم / که آتش به آن نرسیده باشد.

به یقین می توان گفت که در اینجا خلار ، همان خلار (خلر) امروزی است در شمال غرب گویم ، که شراب مورد توجه و ستایش میخواران از آنجاست. (شوارتس، ۱۳۷۲: ۱۷۳)

اثر مکتوب دیگری که در آن ، سخنی درباره ی «خلار» آمده است: «خمریات ابونواس» شاعر معروف ایرانی عرب زبان (متوفی ۱۹۸ هـ. ق - ۸۱۰ م) است که او در خمریات خود می گوید: اسم بهشت نزد فارسیان خلار است. (همان)

پس از آن در آثار جغرافی دانان متقدم مانند: اصطخری ، ابن حوقل ، مقدسی ، قدامه ، ابن البلخی ، حمد الله مستوفی و ... به نام خلار و توضیحاتی درباره ی شهرت شراب ، انگور ، عسل و سنگ آسیای آن برمی خوریم.

۳- صرف و نحو :

گویش خلاری ، دارای دستور و قواعد و صرف و نحو ویژه ای است که در این مقاله به بررسی اسم و حرف در این گویش پرداخته ایم و با توجه به گستردگی مبحث فعل ، آن را در مبحثی دیگر پی می گیریم.

۴- صرف :

صرف ، شعبه ای از دستور زبان و زبانشناسی است که خصوصیات کلمه ها و سازه ها را به تنهایی بررسی می کند (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۱۲۴)

الف- اسم :

اسم ، کلمه ای است که برای تعیین کردن و نامیدن امور به کار می رود و انواع مختلفی دارد ، از جمله :

مفرد و جمع :

در گویش خلاری ، نشانه ی جمع برای جاندار و بیجان به جای (ان) و (ها) ی فارسی ، گل (gal) می باشد که به عقیده ی آقای سلامی - پژوهشگر گویش ها - این علامت ، احتمالاً از (گله) گرفته شده است که به دنبال اسم مفرد می آید و آن را جمع می بندد. (سلامی ، ۱۳۸۱: ۶۹)

دُفت + گل = دُفت گل (dofta-gal) = دختران

مُرغ + گل = مُرغ گل (morɣe-gal)

= مرغان

مِرِد + گل = مِرِد گل (merde-gal) = مردان

در این گویش اسم های مختوم به (ه) غیر ملفوظ هم با (گل=gal) جمع بسته می شوند و حاصل مصدر آنها با (یی) ساخته می شود :

بچه ها = بژگل (baž-gal) - حاصل مصدر : بچگی = بچ یی (bače-yi)

ساده ها = ساذ گل (sâda-gal) - حاصل مصدر : سادگی = ساذ یی (sâde-yi)

همچنین اسم های عربی نیز در این گویش با (گل=gal) جمع بسته می شوند :

کتاب ها = کتاو گل (ketâv-gal) - قلم ها = قلم گل (qalam-gal)

و باید اشاره کرد که کلمه های خُلاری ، وقتی اضافه شوند و یا صفت بپذیرند نیز همچنان نشانه ی جمع آنها تغییر نمی کند :

بژگل مُ (baž gal mo) = بچه های من - خون گل تمیز (xuna gal tamiz) = خانه های

تمیز

اضافه :

- مضاف و مضاف الیه :

در این گویش ، مضاف و مضاف الیه مانند زبان فارسی ، از ترکیب دو اسم یا یک اسم و یک ضمیر، درست می شود که اولی مضاف و اسم دوم ، مضاف الیه نام دارد اما معمولاً مضاف و مضاف الیه در گویش خُلاری ، بدون کسره ی میانجی به کار می روند بجز وقتی که کلمه ی مضاف به صامتی ختم شود که پیش از آن صامت هم مصوتی نیامده باشد ، در این صورت ، کسره ی اضافه ظاهر می شود :

- قلف + ذر = قلفِ ذر (qolfe dar) = قفلِ در - تلف + چیی = تلفِ چیی (telfe čoyi) =
تغاله ی چای

- کفش + مُ = کفشِ مُ (kafše mo) = کفشِ من .

اما هنگامی که کلمه ی مضاف به صامتی که پیش از آن مصوتی (کوتاه یا بلند) آمده باشد ، ختم شود ، کسره ی اضافه ظاهر نمی شود :

- حَراجِ لَواس (harâj levâs) = حراجِ لباس - کپِ مَرْدَم (kap mardom) = دهانِ مردم

- خاکِ باخچ (xâk bâxča) = خاکِ باغچه - قاشِ خَرَبِیز (qâš xarbiza) = قاچِ خربزه

و هنگامی که مضاف ، مختوم به (ه) غیر ملفوظ باشد ، هنگام گرفتن مضاف الیه ، (ه) غیر ملفوظ و کسره ی اضافه به (ای = ey) تبدیل می شوند :

- بچِیِ مَرْدَم (bačey mardom) = بچه ی مردم - دونیِ گَنَم (duney ganom) =

دانه ی گندم

- خونیی ما (xuney mâ) = خانه ی ما

نکره و معرفه :

الف- اسم نکره :

در گویش خلّاری ، اسم نکره به وسیله ی اسم + ای (i) یا ای (ey) ساخته می شود :

- مردی = مرد + ی (merd-i) = مردی - زنی = زن + ای (zen-ey) =

زنی

و البته گاهی نیز بر سر آنها (ya = ی) به معنی یک و یکی می آید و اسم را نکره می کند :

- یک مردی = ی + مرد + ی (ya-merd-i) = ی مردی - یک بیچه ای = ی + بیچ + ای

(ya-baç-ey) = ی بیچی

که البته حرکت حرف آخر اسم ، در حرکت (ای) و (ای) ادغام می شود.

از سوی دیگر، هرگاه اسم همراه با صفتی باشد ، در آن صورت ، اگر اسم نکره با (ای = i) نکره شده باشد ،

این (ای = i) پس از اسم ، حذف و به آخر صفت افزوده می شود :

- مردی (merd-i) = مردی - مردِ خووی (merd-e-xuvi) = مردی خوب = مرد

خوبی

ولی اگر اسمی با (ای = ey) همراه باشد ، در این صورت (ای) بعد از اسم باقی می ماند :

- زنی (zen-ey) = زنی - زنی بَد (zen-ey-baδ) =

زن بد. ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

ب- اسم معرفه :

در گویش خلّاری ، برای معرفه کردن یک اسم ، از پسوند (او = u) یا (و = ow) استفاده می شود که با

آمدن آن پس از اسم ، موجب معرفه شدنش می شود. در کنار اینها گاهی نیز صفات اشاره ی (این) یا (آن)

به اول اسم افزوده می شود :

لِوِاس + و : لِوِاسو (levâs-u) = لباس (معرفه). / کو - چ + و : کو - چو (ku.č-ow) = کوچه

(معرفه).

ای + کِتاو + و : ای کِتاوو (I-ketâv-u) = این کتاب (معرفه). / او + زَن + و : او زَنُو (u-zen-ow)

= آن زن (معرفه)

ه- حروف اضافه :

- حروف اضافه (به ، از، بر) در گویش خلّاری به (ا = a) تبدیل می شوند :

- به تو گفتم: آ تم گ (a tom go) - بر من بد کردی: آ م بُذ ات ک (a mo bað et ke) - او را بر من ترجیح داد: آئی آ م ترجیش دا (oyo a mo tarjiš dâ) - از این جا رفت: آ اینج رَ (a injo ra:)

- حرف اضافه (در) به معنی داخل و درون چیزی یا جایی، در این گویش، به گونه ی (آ تو= a tu) به کار می رود:

من در خانه بودم: م آ تو خون بُذِم (mo a tu xuna boðem)

در این جا چیزی نیست: آ تو اینج هیچی نی - (a tu injo hiçi ni:)

- در گویش خُلاری به جای حرف ربط همراهی (با)، واژه ی «خُذ» (xoð) به کار می رود:

من با او رفتم: م خُذ آئی اِشْتِم (اِشْتِم) (mo xoð oyo eštem [oyoštem])

او با خودش قهر است: آئی خُذ خُش آ قَ - رن (oy [oyo] xoð xoš a qa:ren)

همچنین در این گویش، به جای کلمه ی «با همدیگر» که به معنی همراهی و مشارکت است، کلمه ی «خُذ یكُذ» (xoð yakoðo) به کار می رود:

- با همدیگر بروید: خُذ یكُذ بیشیت (xoð yakoðo bišit)

- با همدیگر مهربان باشید: خُذ یكُذ م - رَوون بیت (xoð yakoðo me:ravun bit)

۶- اسم مصغر:

علامت تصغیر در گویش خُلاری «آک = ak» است که به انتهای اسم یا صفت می چسبد و آن را تصغیر می

کند. همچنین گاهی نیز برای تصغیر یک اسم، پس از آن، صفت (کُشکک = koškak) به معنی «کوچک» می آورند و اسم را مصغر می کنند:

کُتل + آک: کُتلک (kotolak) = بسیار کوتاه قد و چاق ذفتی + آک: ذفتینک (=doftinak)

دختر کوچک [«ن» میانجی] ۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

دذ + کُشکک: دذ کُشکک (=daða-koškak) = خواهر کوچک.

۸ - صفت:

الف - صفت اشاره:

در گویش خُلاری، دو نوع صفت اشاره که شامل ای (i) = این (نزدیک) و او (u) = آن (دور) می باشد:

ای (i) = این - ای بَر دو (=i-bard-u) = این سنگ.

او (u) = آن - او لَواسو (=u-levâs-u) = آن لباس.

ب- **صفت ساده(مطلق)**: صفتی است که تنها چگونگی و خصوصیت موصوف را بدون سنجش با دیگری و بدون معنی فاعلی، مفعولی، نسبی و ... می‌رساند. (احمدی گیوی، انوری، ۱۳۷۷: ۱۱۰)

در گویش خُلاّری، صفت هم پیش از موصوف (موصوف همراه با «ای = d») و هم پس از آن می‌آید (موصوف همراه با یک کسره (e)) و بدون توجه به رعایت جنس موصوف، صفت، همیشه به صورت مفرد می‌آید:

- **merd-i** = مرد خوبی
- **(dofte-malus)** = دفتِ مَلوس

دخترِ زیبا.

ج- **صفت تفضیلی**: در این نوع صفت، موصوفی را با یک یا چند موصوف دیگر در صفتی که با هم مشترکند می‌سنجیم و آن را بر موصوف یا موصوف های دیگر برتری می‌دهیم. (همان: ۱۱۶)

در گویش خُلاّری نیز مانند زبان فارسی، برای ساختن این نوع صفت، علامت تفضیلی (تر) به صفت افزوده می‌شود:

کم + تر = کم تر (**kam - tar**) - خوب + تر = خووتر (**xuv - tar**) - به + تر = بی - تر (**be: - tar**)

د- **صفت عالی**: صفتی است که به وسیله ی آن، موصوفی را نسبت به همه ی موصوف های همجنس، در صفتی که با هم مشترکند سنجیده و بر همگان برتری می‌دهیم (همان)

در گویش خُلاّری نیز برای ساختن صفت عالی، از صفت تفضیلی + (آ هَم - a hama) به معنی (از همه استفاده می‌شود):

بدترین = بتر آ هَم (**ba-tar-a hama**) = بدتر از همه. تمیزترین = تمیزتر آ هَم (**tamiz-tar-a**)

(**hama**) = تمیزتر از همه.

کوچکترین = کُچک تر آ هَم (**kočok-tar-a hama**) = کوچکتر از همه.

۸- **قید**:

کلمه ای است که مضمون جمله، فعل، صفت یا گروه وصفی، قیدی، فعلی یا هر کلمه ی دیگری بجز اسم و جانشین اسم را مقید می‌کند و چیزی به معنی آن می‌افزاید. (فرشیدورد، ۱۳۸۰: ۳۵)

در گویش خُلاّری، انواع مختلف قید از نظر معنی مانند فارسی وجود دارد که نمونه هایی از هر یک بررسی می‌شود:

الف - قید زمان:

دینَ (**dina**) = دیروز.

امرو (**emru**) = امروز

سَوَا (savâ) = فردا

پَس سَوَا (pas savâ) = پس فردا.

حالی (hâli) = حالا، اکنون

پیرینَ (pirina) = پریروز، دو

روز پیش.

پیش پیرینَ (piš pirina) = سه روز قبل

پَس سَرِی (pas sari) = سه روز

دیگر.

پارنَ (pârna) = پارسال

پیرارنَ (pirârna) = پیرارسال ،

دو سال پیش.

پیش پیرارنَ (piš pirârna) = سه سال پیش

هَنی (hani) = هنوز.

ب - قید مکان :

بالا (bâlâ) = بالا

دومَن (duman) = پایین.

اینجُ (in jo) = اینجا

اونجُ (unjo) = آنجا.

اَشْرِق (aşreq) = مشرق

مَغْرِب (mayrev) = مغرب.

ج - قید مقدار :

زیاد (ziyâd) = زیاد

یَ پِچِی (ya pečey) = اندکی ، بسیار کم.

د - قید کیفیت :

یَل (ya la) = کج ، اُریب

یَ لَتِی (ya lati) = یک وری ، کج.

کوتی (kuti) = خمیده

وُیَسَاذَ (voysâda) = ایستاده.

نامُجْوَال (nâmojvâl) = ناصاف و ناهموار.

یَلو (yalu) = پاره.

ه - قید حالت :

تعدادی از قیده‌های حالت در گویش خُلاّری ، از ترکیب (اسم + «کونی») ساخته می شوند :

شَ - سَ + کونی (ša:sa kuni) = در حالت نشسته

هُولَ + کونی (howla kuni) = هولکی و باشتاب

خافَتَ + کونی (xâfta kuni) = در حالت خوابیده

۹- اعداد :

در گویش خُلاّری، اعداد به صورت ساده و ترتیبی می آیند و شبیه به اعداد فارسی هستند که فقط گاهی

تفاوت های آوایی با هم دارند :

الف - اعداد ترتیبی : عدد اصلی + پسوند عدد ساز «م» یا «مُ می» که بعد از اسم می آیند :

دَر شیشم (dar šišom) = در ششم.

- دَر شیشمی (dar šišomi) = در

شیشمین.

ب- اعداد اصلی :

دُ (do) = دو

یَ - (ya:) = یک

دوواز (duvâzza) = دوازده

یاز (yâzza) = یازده

هژد (hažda) = هجده

هَوَد (havda) = هفده

بیس (bis) = بیست

نُونَز (nunza) = نوزده

هشتاد (haštâd) = هشتاد

هفتاد (haftâd) = هفتاد

شیش سد (šiš sad) = ششصد

ندیویس (divis) = دویست

۱۰- ضمیر:

ضمیر ، اسمی است که جانشین اسم دیگر شود و تصریف گردد. (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۲۴۴) ضمیرها در این گویش نیز مانند زبان فارسی ، شامل ضمائر شخصی (متصل و منفصل) و ضمائر مشترک هستند :

الف- ضمائر شخصی منفصل :

مُ (mo) = من - ت (to) = تو - اُی (ای) [ای] / (oyo / oy) = او

ما (mâ) = ما - سُما (šomâ) = شما - او شو (ušu) = آنها

مُ آندم (mo andem) = من آمدم. - اُی (ای) اُمی (oyo amey) = او آمد. - او شو آندن (ušu anden) = آنها آمدند.

ب- ضمائر شخصی متصل :

در گویش خُلاری ، ضمائر متصل ، به دو دسته ی فاعلی و غیر فاعلی تقسیم می شوند . در این گویش ، جای قرار گرفتن ضمائر هنگام صرف فعل های متعدی با زبان فارسی متفاوت است. به این معنی که ساخت فعل های ماضی متعدی در گویش خُلاری ، ساخت کُنایی (ارگتیو) است که در آن ، فعل به صورت صرف نشده می آید و ضمائر، قبل از فعل قرار می گیرند.

با توجه به اینکه شناسه ها ، ضمیرها یا پسوندهای فاعلی هستند که شخص و عدد فعل را تعیین می کنند (همان: ۳۷۶) می توانیم ضمیرها را در زیر مجموعه ی شناسه ها توضیح دهیم.

ضمیرهای متصل فاعلی (شناسه ها) در فعل های ماضی لازم :

اِشْتِمَ eštem (رفتَم)

م (em) : من

اِشْتِ ešte (رفتِ)

تو (e) :

خافتی xâfti (خوابید)

ای (i) :

رَ ra: (رفت)

در سوم شخص مفرد ، گاهی نیز بدون ضمیر (شناسه) می آید :

اِشْتَمَ eštam (رفتیم)

ما (am) :

اِشْتِیت eštit (رفتید)

ایت (it) : شما

اِشْتِنَ ešten (رفتند)

ن (en) : آنها

ضمیرهای متصل فاعلی (شناسه ها) در فعل های ماضی متعدی :

اُم بُ «om bo» (بُردَم)

اُم «om» : من

اِت بُ «et bo» (بردِ)

اِت «et» : تو

اِش بُ «eš bo» (برد)

اِش «eš» : او

مُو بُ «mu bo» (بردیم)

مُو «mu» : ما

تُو بُ «tu bo» (بردید)

تُو «tu» : شما

شُو بُ «šu bo» (بردند)

شُو «šu» : آنها

ضمیرهای متصل فاعلی (شناسه ها) در فعل های مضارع لازم :
انجمن علمی زبان ادبی فارسی

می یم «miyem» (می آیم)

م (em) : من

می ی «miye» (می آیی)

تو (e) :

مَت «mat» (می آید)

«د» یا «ت» : او

می یم «mi yam» (می آییم)

ما (am) :

می ییت/میت «miyit / mit» (می آید)

ایت (it) : شما

آیید

می ین «miyen» (می آیند)

ن (en) : آنها

۱۱- شناسه در فعل های مضارع متعدی :

مِخْرَم «mexrem» (می خورم)

م (em) : من

مِخْر «mexre» (می خوری)

تو (e) :

می خُرد «mixord» (می خورد)

«د» یا «ت» : او

مِخْرَم «mun mexram» (می خوریم)

ما (am) :

ایت (it) : شما

مخريت «mexrit» (می خورید)

ن (en) : آنها

مخرن «mexren» (می خورند)

در فعل های مضارع سوم شخص مفرد لازم ، شناسه (ضمیر) فقط به صورت «ت» ظاهر می شود :

می شوت «mi šut» (می رود)

می گردت «mi gerdet» (می گردد)

در فعل های مضارع سوم شخص مفرد متعدی ، شناسه (ضمیر) به دو صورت «د» یا «ت» ظاهر می شود.

یعنی هرگاه پیش از شناسه (ضمیر) ، صامت بیاید ، در این صورت ، شناسه (ضمیر) ، «د» می شود و

هرگاه پیش از شناسه (ضمیر) ، مصوت بیاید در این صورت ، شناسه (ضمیر) آن فعل ، «ت» می شود :

می گیت «mi git» (می گیرد)

می ورد «mi verd» (می برد)

در این گویش شناسه (ضمیر) در فعل های ماضی متعدی ، مانند زبان پهلوی و برخلاف زبان فارسی ،

همیشه پیش از فعل می آید و ساخت کُنایی (ارگتیو) دارد ، اما در فعل های ماضی لازم ، مانند زبان فارسی

، شناسه (ضمیر) ، همیشه پس از فعل به کار می رود :

تو ب «tu bo» (بردید)

آندم «an dam» (آمدیم)

شو نا «šū nâ» (گذاشتند)

اشتیت «eš tit» (رفتید)

دسته ی دوم ضمیرهای شخصی متصل ، از نوع غیر فاعلی هستند که بعد از اسم یا فعل می آیند و به آنها

متصل می شوند و همراه با اسم ، نقش مضاف الیه و همراه با فعل ، نقش مفعول رایی می گیرند و این

ضمیرها عبارتند از :

م (om) = م

ت (et) = ت

ش (eš) = ش

آش

مو (mu) = مان

تو (tu) = تان

شو (šu) = شو

شان

دفتَرُم هاذ (daftarom hâde) = دفتَرَم را بده!

کتاوت کو؟ (ketâvet)

کتابت کجاست؟ (ku)

کیفش گم آوی (kifeš gom âvi) = کیفش گم شد.

شو دیتِمُو (šu diteму) = ما

را دیدند.

مو بُردتُو (mu bordetu) = شما را بردیم.

اُم دیتِشو (om diteشو) =

آنها را دیدم.

۱۲ - ضمایر مشترک :

ضمیر مشترک آن است که با یک صیغه ، در میان متکلم و مخاطب و غایب ، مشترک باشد و همیشه مفرد استعمال شود ... و ضمیر مشترک ، بیشتر برای تأکید به کار می رود. (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۸: ۹۵)

در گویش خُلاّری، به جای(خود) فارسی ، از کلمه ی (خُ= XO) برای شخص مفرد و از کلمه ی (خو= xu) برای اشخاص جمع استفاده می شود و سپس ضمائر (م - ت - ش - مو - تو - شو) به آن متصل می شود :

- مُمُ خُم اِشْتِم (mo xom eštem)= من خودم رفتم - تُمُ خُت اِشْت (to xot ešte)=

تو خودت رفتی

- ما خودمو اِشْتِم (mâ xumu)

- اُمُ خُش رَ (oyo xoš ra:)= او خودش رفت

(eštam)= ما خودمان رفتیم

- شُمَا خُوْتُو اِشْتِیت (šomâ xutu eštit)= شما خودتان رفتید - اُوْشُو خُوْشُو اِشْتِین (ušu xušu ešten)= آنها خودشان رفتند.

۱۳- ضمائر اشاره :

گویش خُلاّری ، مانند فارسی رسمی ، دارای دو ضمیر اشاره ی نزدیک (اِنُ(eno) این) و دور (اُونُ(uno) آن) می باشد که به صورت جمع هم به کار می روند: (اِنَانُ(enân) اینها) و (اُونَانُ(unân) آنها).
مانند :

اِنُ مَال کِین؟ (eno mâl kin)= این مال کیست؟

اُونُ مَال مِّن (uno mâl)

(mon)= آن مال من است

مُمُ اِنَانِم نِیمِ یَات (mo enânom nimiyât)= من اینها را نمی خواهم.
اُونَانُ اَسِی تُو بُوْت (unân asi to but)= آنها برای تو باشد.

۱۴- مصدر :

مصدر در حقیقت ، شکل اسمی فعل است و برای بیان حدوث فعلی که به فاعلی منسوب باشد (اشرف الکتّابی، ۱۳۶۶: ۱۰۸) . تعریف دیگر مصدر آنست که مصدرها شبه فعل هایی هستند که بر وقوع یا

عدم وقوع کاری در زمانی نامعین دلالت می کنند. (خیامپور، ۱۳۷۵: ۶۸)

در گویش خُلاّری نیز مانند فارسی ، مصدر وجود دارد که با پسوند آن شناخته می شود. در این گویش ، سه نوع پسوند مصدر داریم که عبارتند از :

الف) پسوند مصدر «- تَن tan» : خافتن «xâf tan»= خوابیدن ب) پسوند مصدر «- دَن dan» : خَرْدَن

«xar dan»= خوردن

ج) پسوند مصدر «- دَن dan» : واوَدَن «vâvođan»= شدن

پسوندهای δan - و dan - و tan - از پسوندهایی هستند که در زبان پهلوانیک (پارتی) نیز هر سه تای این پسوند مصدرها به کار می رفته است و پسوندهای dan - و tan - هم مانند دو پسوند زبان پارسیک هستند.

در متون پهلوانیک (پارتی- پهلوی اشکانی) پسوند مصدر به سه صورت tan - و dan - و δan - دیده می شود. این هر سه صورت، بازمانده ی همان پسوند $tanaiy$ - فارسی باستان است.

صورت dan - به مصدرهایی اختصاص دارد که در آنها پیش از این پسوند، یکی از دو صامت «ر، - ن» واقع شده باشد. صورت δan - نیز در مواردی است که پیش از آن، مصوتی وجود داشته باشد.

دیدن: $didan = dydn$ / $amaštan = mštn$: ویران کردن / $mwrđn =$
 $amvārdan$: انباردن (ناتل خانلری، ۱۳۵۳: ۲۴۰)

درباره ی دو پسوند « tan - و dan -» نیز در زبان پارسیک (پهلوی ساسانی) آمده است که: در آثار مانوی مکشوف در تورفان که به زبان پارسیک (پهلوی ساسانی) است نیز پسوند مصدر، به دو صورت tan - و dan - وجود دارد. چنان که در عبارات ذیل:

نپیشنتن « tan -»: نوشتن - نگاردن « dan -»: نگاشتن (همان، ج ۲، ص ۲۴۱)

۱۵- پسوند مصدر « tan -»:

این پسوند که هم در زبان پهلوانیک و هم در زبان پارسیک کاربرد داشته است، در گویش خلاری، به ماده فعل هایی افزوده می شود که به همخوان «š» یا همخوان «X» و «f» و «S» و واکه ی «i» ختم می شود:

سوند مصدر ماده فعل هایی که به همخوان «š» ختم می شوند. مانند:

اِشْتَن $eš tan$ / رفتن / کُشْتَن $koš tan$

کشتن

کِشْتَن $keš tan$ / کاشتن / لِشْتَن $leš tan$

گذاشتن، اجازه دادن

وِاداشْتَن $vādāš tan$ ۱- وادار کردن ۲- نگه داشتن

پسوند مصدر ماده فعل هایی که به همخوان «X» ختم می شوند. مانند:

پُخْتَن $pox tan$ / پختن / دُخْتَن $dox tan$

دوختن

فُرخْتَن $forox tan$ / فروختن / رِخْتَن $rex tan$

ریختن

واړختن vârex tan فرو ریختن

پسوند مصدر با ماده فعل هایی که به همخوان «f» ختم می شوند :

گرفتن geroftan گرفتن / شنفتن šenoftan

شنیدن

خافتن xâf tan خوابیدن / بافتن bâf tan

بافتن

پسوند مصدر با ماده فعل هایی که به همخوان «s» ختم می شوند :

واجستن vâjostan پیدا کردن ، یافتن

پسوند مصدر با ماده فعل هایی که به واکه ی «i» ختم می شوند :

دیتن ditan دیدن / وا دیتن vâditan

پیدا کردن ، یافتن

۱۶- پسوند مصدر «dan-» :

در گویش خَلاری ، ماده فعل هایی که به همخوان «ر» و «ن» ختم می شوند ، دارای پسوند «dan-» هستند که این دقیقاً مثل پسوند مصدر پهلوانیک است.

پسوند مصدر ماده فعل هایی که به همخوان «r-» ختم می شوند، مانند:

کردن ker dan کردن ، انجام دادن / بُردن bordan
بُردن

آوردن âvordan آوردن

پسوند مصدر ماده فعل هایی که به همخوان «n-» ختم می شوند ، مانند :

کَرَنَدَن karondan خراش دادن، به شدت خاراندن / خارَنَدَن

خاراندن xârondan

آ-رَنَدَن a:rondan آسیاب کردن / آندَن andan

آمدن

واخَنَدَن vâxondan بازخوانی و مرور کردن نوشته ای / خُنَدَن xondan

خواندن

۱۷- پسوند مصدر «dan-» :

این پسوند مصدر نیز مثل زبان پهلوانیک، وقتی استفاده می شود که ماده فعل به واکه های (â = آ)، (e = ع)، (o = ا) و یا همخوان (ey = ای) ختم شود.

پسوند مصدر با ماده فعل هایی که به واکه ی «â = آ» ختم می شوند، مانند:

افتادَن / oftâdan دادَن / dâdan دادن

ناذَن / nâdan نهادن، گذاشتن / zâdan زاییدن

پسوند مصدر با ماده فعل هایی که به واکه ی «e = ع» ختم می شوند، مانند:

پو - سِذَن / pu:seðan پوسیدن / jareðan جر خوردن، دریده شدن

چِقِذَن / jeqeðan فرار کردن / nâlðan نالیدن

پو کِذَن / pukeðan ترکیدن، گسسته شدن / çeðan چیدن

پسوند مصدر با ماده فعل هایی که به واکه ی «o = ا» ختم می شوند، مانند:

واوِذَن / vâvoðan شدن / boðan بودن

پاوِذَن / pâvoðan برخاستن، بلند شدن

پسوند مصدر با ماده فعل هایی که به همخوان «ey = ای» ختم می شوند، مانند:

اِسِیذَن / eseyðan گرفتن، ستاندن / zeyðan زدن

۱۸- پیشوند های مصدر در گویش خُلاّری:

در این گویش، سه نوع پیشوند مصدر داریم که عبارتند از: ver, var, vâ.

الف) مصدرهای با پیشوند vâ مانند:

واخِرَدَن / vâxardan نوشیدن، هورت کشیدن، یکباره سر کشیدن. / vàkerdan باز کردن، گشودن.

وازیْدَن vâzeydan دلزده و پشیمان شدن ، عقب کشیدن. / وَاوَنَدَن

vâlowndan آرام کردن

vâjostan واجستن پیدا کردن ، یافتن

(ب) مصدر های با پیشوند **var**، مانند :

varpaređan از ترس پریدن ، مُردن. / وَر چَرْدَن varčaređan

آویزان شدن ، بالا رفتن.

varbesan وَر بَسَن برانداختن.

(ج) مصدرهای با پیشوند **ver**، مانند :

verdâdan وِر دَاْدَن پرتاب کردن / وِر بَرْدَن verbard سنگ انداختن

۱۹- نحو :

نحو ، قواعدی است که از چگونگی همنشینی تکواژها بر روی زنجیر گفتار و ساختن واحدهای بزرگتر گفتگو می کند (باقری، ۱۳۸۰: ۱۴۵) و بخشی از دستور زبان به شمار می رود که از روابط کلمات با هم سخن می گوید. (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۸۵)

الف- نهاد و گزاره :

نهاد : نهاد در گویش خَلّاری ، می تواند یک اسم ، یا یک ضمیر منفصل یا مجموعه ی یک اسم و یک ضمیر متصل ، یا یک ضمیر متصل به فعل باشد.

- نهاد اسمی : زمین تَرِن (zimin taren)= زمین خیس است. / هوا گرْمِن (havâ garmen)= هوا گرم است.

- نهادی که یک ضمیر منفصل است: ما می شَم (mâ mišam)= ما می رویم. / اوشو آندِن (ušu anden)= آنها آمدند.

- نهاد ساخته شده از یک اسم + ضمیر متصل : کتابت کو؟ (ketâvet ku)= کتابت (کتاب تو) کجاست؟

کیفش گُم آوی (kifeš gom âvi)= کیفش (کیف او) گم شد. (در این نوع ، ضمیر متصل ، نقش مضاف الیهی دارد.)

- نهادی که یک ضمیر متصل به فعل است: اِشْتِم (eštem)= رفتم / می خُنَم (mi xonem)= می خوانیم.

گزاره : در گویش خُلاّری ، گزاره یا به شکل یک صورت فعلی و یا به صورت (- ن = هن) به معنی (است) می آید :

- صورت فعلی :

بژ گل اِشْتِسِن (baž gal eštesen) = بیچّه ها رفته اند. / حَسَن جیکی (hasan jiki) = حسن فرار کرد.

هوا سَرِدِن (havâ sard en) = هوا سرد است. / خون تَرِیکِن (xuna tarik en) = خانه تاریک است.

ب - مطابقت فعل با فاعل :

در گویش خُلاّری ، وقتی فاعل ، جاندار باشد همیشه فعل و فاعل با هم مطابقت دارند ، اما وقتی فاعل ، غیر جاندار و مفرد و یا فاعل اسم جمع باشد ، فعل همیشه مفرد می آید و اگر فاعل جمع باشد ، هم می توان فعل را به صورت مفرد و هم به صورت جمع آورد :

bača amey = بیچ آمی = (بیچّه آمد) / deraxtgal xošk âvođen = درخت گل خشک آوِذِن (واوِذِن) = (درختان خشک شدند) = dar rang âvi = دَر رَنگ آوی (واوی) = (دَر رَنگ شد) /

timešu eš bo = تیمشو ایش ب = تیم آنها بُرد.

deraxtgal xošk âvi = درخت گل خشک آوی (واوی) = (درختان خشک شد) / bažgal anden = بژ گل آندِن = (بیچّه ها آمدند)

dargal eška:s = دَر گل اِشک - س = (درها شکست) / dargal eška:sen = دَر گل اِشک - سن = (درها شکستند)

ج - مفعول و نشانه ی مفعولی در جمله :

مفعول صریح ، اسمی است که فعل ، بی واسطه بر آن واقع شود . (وحیدیان کامیار، ۱۳۴۹: ۴۲). در زبان فارسی ، مفعول صریح به چهار شکل می آید : فقط با (ی) نکره ، فقط با (را) ، بدون (را) و (ی) نکره همراه با (را) و (ی) نکره . (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۲۱۲)

در گویش خُلاّری ، مفعول صریح ، پیش از فعل می آید و برخلاف آن چه که در زبان فارسی ، نشانه ی مفعول «را» یا «ی» نکره است ، در این گویش ، این علامت ها وجود ندارد و «را» در معنای جمله نهفته است :

ما شو ب (mâ-šu-bo) : ما را بُردند. / سَرْتُم شُشت (sart-om-šošt) : سرت را شستم.

دَرَسِتِ بوخون (darset buxun): دَرَسِتِ را بخوان.

در این گویش، مفعول معمولاً س از نهاد (فاعل) و پیش از فعل می آید، اما گاهی نیز به صورت ضمیر متصلی است که بعد از فعل می آید:

شو بُردَم (šū-bordeδ- am): آنها ما را بُردند. / تو خَرَدِش (tu-xard - eš): شما او (آن) را خوردید.

د- ترتیب کلمات در جمله:

در گویش خَلّاری، معمولاً ابتدا نهاد می آید و بعد گزاره و مفعول و متمم نیز بیشتر پیش از فعل آورده می شوند اما گاهی نیز فعل هایی مانند (رفتن) در اول جمله می آیند و مفعول هم که معمولاً پس از نهاد (فاعل) و پیش از فعل می آید، گاهی هم اگر به صورت ضمیر متصل باشد، بعد از فعل می آید و در صورت وجود متمم در این گونه جمله ها متمم هم بعد از مفعول می آید:

Sârâ dofte xuvîn (سارا دُفتِ خوین) = سارا دختر خوبی است.

mâ harru bâ yakodo mišam (ما هر رو با یكُذ می شم) = ما هر روز با هم می رویم.

Muhammaδ ketâvet šâvord (موهمذ کتَاوتِ شَاورد) = محمد کتابت را آورد.

mišem a ša:r (میشم آ ش - ر) = به شهر می روم، می روم به شهر.

mišut a dukun (می شوت آ دوکون - میشت آ دوکون) = به دکان می رود، می رود به دکان.

oyo ma šavord a xuna (اُیُ ما شَاورد آ خون) = او ما را آورد به خانه (به خانه آورد).

ه- منادا:

نشتمین همایش ملی پژوهش های ادبی

ندا و منادا در گویش خَلّاری به دو صورت است:

بدون حرف ندا و نشانه است که در این مورد، فقط با تغییر لحن، به خطاب، ندا و منادا مشخص می شود و تکیه روی هجای اول است:

آرمیتا! (ârmitâ) = ای آرمیتا!

فاطم! (fâtoma) = ای فاطمه!

همراه با نشانه و حرف ندا که در این گویش «هَی = hoy» و «اُی = oy» می باشد:

هَی دُفتی «hoy dofti» = آهای دختر، ای دختر! / اُی خُدا «oy xoda» = ای خدا!

نتیجه گیری

در این پژوهش، با بررسی صرفی و نحوی گویش خُلاّری، دستور زبان و قواعد ویژه ای در این گویش به دست آمد که با مقایسه ی آن با دستور و صرف و نحو در زبان فارسی، موارد تشابه و اختلاف این گویش و زبان فارسی رسمی، همراه با مثال هایی مشخص شد، مانند علامت جمع در گویش خُلاّری که برای جاندار و بیجان، کلمه ی «گل» می باشد، برخلاف زبان فارسی که نشانه ی جمع برای جاندار «ان» و برای بیجان «ها» است. یا تفاوت در ترتیب ارکان جمله در گویش خُلاّری و زبان فارسی و یا این نکته که در گویش خُلاّری، مانند فارسی، بن فعل در همه ی شکل های گذشته ی فعل های لازم و متعدی ثابت است و تغییر نمی کند اما ساخت فعل های لازم و متعدی، در زمان های گذشته، در این گویش با هم متفاوت است و صرف فعل در فعل های متعدی با زبان فارسی متفاوت است. به این معنی که ساخت فعل های ماضی متعدی در گویش خُلاّری، ساخت کُنایی (ارگتیو) است که در آن، فعل به صورت صرف نشده می آید و ضمائر، قبل از فعل قرار می گیرند و در همه ی شکل های گذشته ی فعل های متعدی، در گویش خُلاّری، شناسه پیش از فعل می آید، در حالی که در فعل های لازم، همیشه شناسه پس از فعل قرار می گیرد.

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

منابع

ابوالقاسمی ، محسن ، (۱۳۸۱). « تاریخ زبان فارسی » ، تهران: انتشارات سمت ، چاپ چهارم .
احمدی گیوی، حسن ، حسن انوری، (۱۳۷۷). « دستور زبان فارسی ۱ » ، ویرایش دوم ، تهران: انتشارات فاطمی ، چاپ بیستم .

اشرف الکتّابی ، امیر ، (۱۳۶۶) . « دستور زبان فارسی (پنج استاد) » ، متن کامل دو جلد در یک جلد، تهران: نشر سازمان انتشارات اشرفی ، چاپ چهارم .

باقری ، مهري ، (۱۳۸۰). « مقدمات زبانشناسی » ، تهران: انتشارات قطره ، چاپ چهارم .
خیامپور ، عبدالرسول ، (۱۳۷۵). « دستور زبان فارسی » ، تهران: انتشارات کتابفروشی تهران ، چاپ دهم .
الحموی، علامه یاقوت، (۱۳۷۵ه.ق - ۱۹۵۶ م). « معجم البلدان » ، جلد ۵ ، المجلد الثاني ، دار بیروت .
رضائی باغ بیدی، حسن ، (۱۳۸۰). « معرفی زبان ها و گویش های ایران » ، تهران: نشر فرهنگستان زبان و ادب فارسی .

رودیگر ، اشمیت ، (۱۳۸۵). « راهنمای زبان های ایرانی » ، ترجمه زیر نظر: حسن رضائی باغ بیدی ، جلد دوم ، تهران: انتشارات ققنوس .

سلامی، عبدالنّبی ، (۱۳۸۱). « فرهنگ گویش دوانی » ، تهران: نشر آثار (فرهنگستان زبان و ادب فارسی) .
شوارتس ، پاول، (۱۳۷۲). « جغرافیای تاریخی فارس » ، ترجمه : کیکاووس جهانداري ، تهران: نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی .

فرشیدورد ، خسرو ، (۱۳۸۲). « جمله و تحوّل آن در زبان فارسی » ، تهران: نشر امیرکبیر ، چاپ سوم .
فرشیدورد ، خسرو ، (۱۳۸۲). « دستور مفصل امروز » ، تهران: نشر سخن .

فرشیدورد ، خسرو ، (۱۳۸۰). « گفتارهایی درباره ی دستور زبان فارسی » ، تهران: نشر امیرکبیر ، چاپ سوم .
ناتل خانلری ، پرویز ، (۱۳۵۳). « تاریخ زبان فارسی » ، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، جلد ۲ .
وحیدیان کامیار ، تقی ، (۱۳۷۸). « نامه ی فرهنگستان ، مقاله ی : ضمیر مشترک یا ضمیر شخصی و ضمیر تأکیدی » ، دوره ی ۸ ، شماره ی ۲ .

وحیدیان کامیار ، تقی ، (۱۳۴۹) . « دستور فارسی » ، تهران : امیرکبیر .

Encyclopedia , sixth edition , ۲۰۰۸ , ” pahlavi language” . the columbia .

۲۰۰۹ dec . ۲۱ Encyclopedia .com.